

# بازکاوی آگاهیهای تاریخی در معدن الدرر

دکتر مهدی فرهانی منفرد\*

معدن الدرر فی سیره الشیخ حاجی عمر / شمس‌الدین محمد عمری مرشدی؛ به  
تصحیح و مقدمه و تعلیقات دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی - تهران:  
نشر کازرونیه، ۱۳۸۳.

## چکیده

معدن الدرر فی سیره الشیخ حاجی عمر اثری است در شرح احوال و اقوال حاجی ناصرالدین عمر مرشدی، از مشایخ صوفیه در سده هشتم و نیمه نخست سده نهم هجری، که به قلم برادرزاده و مریدش شمس‌الدین محمد بن سلیمان مرشدی در سال ۸۶۹ ق. نگارش یافته است. این سیرت‌نامه به اهتمام دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی به سال ۱۳۸۳ در تهران (نشر کازرونیه) به چاپ رسیده است. از جمله فواید معدن الدرر، بازیابی برخی از مسائل و مطالب سیاسی و تاریخی دوره تیموری است؛ طلبیده شدن شیخ حاجی عمر توسط «جماعت چهل تنان» جهت انتخاب جانشین تیمور، دیدار پیرمحمدین عمر شیخ با حاجی عمر و درخواست کرامت از وی، دیدارهای شیخ حاجی عمر با شاهرخ تیموری و برآورده شدن خواسته‌های او، به حکومت رسیدن ابراهیم سلطان در شیراز توسط شیخ حاجی عمر و غیره. با وجود این اطلاعات تاریخی در معدن الدرر به دشواری می‌توان اصلت و درستی مسائل تاریخی مطرح شده در این کتاب را پذیرفت و درباره آن موارد، تردید روا نداشت.

\*. عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء.

دوره جدید سال سوم، شماره دوم تابستان ۱۳۸۴ (پیاپی ۲۹)

کلید واژه: معدن الدر، حاجی ناصرالدین عمر مرشدی، مسائل سیاسی دوره تیموری، شاهرخ میرزا، ابراهیم سلطان، پیر محمد بن عمر شیخ.

#### تمهید

در تاریخ تصوف ایران، بیشتر شیوخ طراز اول صوفیه، از پایگاه اجتماعی قدرتمندی برخوردار بوده‌اند، با طبقه فرودست جامعه ایران پیوندی تنگاتنگ داشتند و می‌توانستند بر لایه‌های زیرین جامعه اثر بگذارند. به همین سبب صوفیان بزرگ و برجسته، همواره مورد توجه قدرت سیاسی قرار می‌گرفتند و پیوندهایی میان اینان و حکومتگران وقت برقرار می‌شد. جدای آن، صوفیان که قدرت سیاسی را به هیچ می‌گرفتند و خوارداشت سیاستگران راه و رسمشان بود<sup>۱</sup>، اقطاب طرایق صوفیه، گاه به عنوان رابطی میان طبقه حکومتگر و طبقه فرودست عمل می‌کردند و بدین سان از ستم حکومتگران به مردم می‌کاستند و قدرت سیاسی را مهار می‌کردند.

عصر حکومت تیمور و جانشینانش بر ایران، یکی از ادوار اقتدار صوفیان است. برخی از این صوفیان از چنان نفوذ اجتماعی و قدرتی برخوردار بودند که حکومت نمی‌توانست حضور آنان را نادیده بگیرد. این نفوذ و پذیرفتگی اجتماعی سبب می‌شد تا تیمور خواه ناخواه در تمام ادوار و مراحل تکاپوهای سیاسی - نظامی خود صوفیان را محترم بدارد و حتی وانمود کند که تکاپوهایش از پشتوانه حمایت آنان برخوردار است.<sup>۲</sup>

البته نباید پنداشت که پیوند تیمور و صوفیان یکسره دوستانه و بدون تنش بوده است. برخوردهای نادوستانه و ناسازگارانه تیمور و صوفی بزرگ شاه نعمت‌الله ولی نمونه‌ای از این ارتباط دیگرگونه است.

امیرزادگان تیموری نیز که پس از مرگ وی در بخش‌های مختلف مرده‌ریگ سیاسی او قدرت یافتند، همین رفتار را با صوفیان در پیش گرفتند و آن را پشتوانه مشروعیت و اعتبار خویش قرار دادند. مهم‌ترین و بانفوذترین شخصیت صوفی دوران حکومت تیموریان، خواجه ناصرالدین عیبدالله احرار بود که در دوران ابوسعید میرزا تیموری، سلطان واقعی بود و به گونه‌ای گسترده بر مقدرات حکومت سلطه داشت.

در دوران زمامداری سلطان حسین میرزا بایقرا نیز، نورالدین عبدالرحمان جامی - دست کم در آغاز حکومت - با سلطان همراه بود و در کارهای حکومتی با او مشورت

می‌شد. در مجموعه منشآت جامی نمونه‌های بسیاری وجود دارد که نشان دهنده میانجیگری او میان مردم و حکومت تیموری است. این نامه‌ها نشان می‌دهد که جامی دادخواهی مردم را به گوش حسین بایقرا می‌رساند و یکی از پناهاگاههای زمان خود بود.<sup>۳</sup>

معدن الدرر فی سیره الشیخ حاجی عمر، اثری است در شرح احوال و اقوال یکی از صوفیان عصر تیموری که به دست برادرزاده و مریدش شمس‌الدین محمدین سلیمان عمری مرشدی به رشته نگارش درآمده است. حاجی عمر در دوران حکومت آخرین ایلخان مغول در سال ۷۱۳ یا ۷۲۳ ق. دیده به جهان گشود و در سال ۸۲۶ ق دیده از جهان فرویست. زادگاه او روستای شست تایکان، ناحیه گریت از نواحی خرم‌آباد کنونی است. زمان مهاجرت او به فارس مشخص نیست، ولی از فحوای مطالب کتاب بر می‌آید که بخش مهمی از زندگی خود را در فارس سپری کرده است. به هر روی دوران زندگی او، یکی از آشفته‌ترین ادوار در حیات سیاسی ایران به شمار می‌رود. اضمحلال حکومت ایلخانان، ظهور تیمور و تکاپوهای نظامی و سیاسی وی در ایران، دوران هرج و مرج و آشفتگی پس از مرگ وی و قدرت گرفتن امیرزادگان تیموری، به ویژه شاهرخ میرزا، از مهم‌ترین وقایع سیاسی مقارن با دوران زندگی شیخ حاجی عمر است. این نوشتار آهنگ آن دارد تا بازتاب و تأثیر این دوران آشفته و مهم را در زندگی این صوفی برجسته بررسی کند و از ارتباط او با قدرت و حکمرانان معاصرش سخن براند.

#### بازتاب رخدادهای سیاسی در معدن الدرر

از آنجا که اساس بررسی در این نوشتار، کتاب معدن الدرر است، باید گفت که سوگمندانه رخدادهای عصر زندگی شیخ حاجی عمر در کتاب انعکاس چندانی ندارد. اگر حتی سال ۷۲۳ ق را سال تولد شیخ حاجی عمر بدانیم، در آستانه توجّه تیمور به جانب ایران، یعنی در سال ۷۸۲ ق. او باید ۵۹ ساله بوده باشد. اگر فرض حضور او در فارس در این مقطع تاریخی پذیرفتنی باشد، باید در معدن الدرر درباره دودمان مظفری آگاهی‌هایی وجود داشته باشد. وقتی تیمور در ۷۸۹ ق. به شیراز آمد، حاجی عمر ظاهراً ۶۸ سال داشت و می‌توانست این رخداد عظیم برای او شایان توجّه باشد، ولی در کتاب، درباره هیچ یک از این رخدادها اطلاعی به دست نمی‌آید. نخستین نشانه‌های ارتباط حاجی عمر با اوضاع سیاسی زمانه به پس از مرگ

تیمور، یعنی بعد از سال ۸۰۷ ق. مربوط می‌شود. در این زمان صوفی ۸۴ ساله (در تمام این موارد، سال ۷۲۳ ق. به عنوان سال تولد شیخ حاجی عمر در نظر گرفته شده است)، در مورد جانشینی تیمور طرف مشورت قرار می‌گیرد. مؤلف معدن الدرر از شیخ حاجی عمر نقل می‌کند که پس از مرگ امیر تیمور «جماعت چهل تنان» در خراسان تصمیم گرفتند کسی را به جای او بنشانند، او را نیز به خراسان طلبیدند. حاجی عمر، نماز ظهر را در کازرون گزارد و به هنگام عصر به خراسان رسید؛ قطب هنوز نرسیده و در سر اندیپ بود. منتظر شدند تا او بیاید و نماز عصر را به جماعت گزارند و چون از «اوراد فارغ شدند»، قطب

بر سیل استفسار از آن جماعت استکشاف فرمود که مصلحت چیست؟ و که را به جای امیر تیمور بنشانیم؟ بعضی گفتند امیرزاده شاهرخ را، و بعضی دیگر امیرزاده پیرمحمد پسر امیرزاده عمر شیخ [را]. پس قطب از این ضعیف پرسید. گفتم: «امیرزاده شاهرخ مردی نیکو است» و بر او سلطنت مقزّر و او را به جای پدر نشانیدند.<sup>۴</sup>

موضوع چنین ادامه پیدا می‌کند که حاجی عمر به کازرون باز می‌گردد. موضوع به اطلاع پیرمحمد بن عمر شیخ می‌رسد و او از حاجی عمر می‌پرسد که «آن پیرمحمد من بودم یا پیرمحمد قندهاری؟» و حاجی عمر جواب می‌دهد که: «خانه‌ات آبادان باد! چون ندادند، خواهی تو، پیرمحمد باش، خواهی آن پیرمحمد!».

در این ماجرا چند نکته تاریخی شایان نگرش است. نخست اینکه براساس سخنان منابع عصر تیموری<sup>۵</sup>، تیمور پیش از مرگ پیرمحمد، پسر جهانگیر را به جانشینی خود برگزید. همین پیرمحمد است که به هنگام مرگ تیمور، والی کابل، بلخ و قندهار بود و در معدن الدرر «پیرمحمد قندهاری» نامیده شده است. جالب توجه است که در مباحث مربوط به جانشینی نام همه به میان می‌آید، جز همین پیرمحمد و از پیرمحمد بن عمر شیخ به جای او یاد می‌شود که اساساً از مدعیان جانشینی تیمور نیست.

نکته دیگر اینکه «جماعت چهل تنان» تصمیم گرفتند امیرزاده شاهرخ به جای تیمور بنشیند و این تصمیم نیز اجرا شد. این نکته البته حاکی از میزان قدرت و نفوذی است که صوفیان دوران از جمله حاجی عمر برای خود قائل بودند، ولی از نظر تاریخی نادرست است. پس از مرگ تیمور، چون پیرمحمد بن جهانگیر از سمرقند دور بود، مدعیان دیگر، نظر تیمور را نادیده گرفتند. ابتدا سلطان حسین، نوه دختری تیمور برای

قبضه کردن حکومت عازم سمرقند شد و به همین سبب، امرای چاچ یا تاشکند، خلیل سلطان را به جانشینی تیمور برگزیدند و او در سمرقند بر تخت سلطنت نشست.<sup>۶</sup> شاهرخ نیز با او صلح کرد و در حکومت خراسان ابقا شد. بنابراین، جانشین تیمور، خلیل سلطان شد و نه شاهرخ.

ناآگاهی و یا تجاهل پیرمحمد بن عمر شیخ نیز جالب توجه است. آیا به راستی او نمی دانسته پیرمحمد بن جهانگیر ولیعهد تیمور است و در مسائل مربوط به جانشینی نام او مطرح است نه نام وی؟ در حقیقت، پیرمحمد بن عمر شیخ - بنا بر آنچه در معدن الدر آمده - در فارس، منتظر تصمیم «جماعت چهل تنان» در خراسان نشسته و از آنچه می گذرد، بی خبر است.

مسائل تاریخی دیگر کتاب معدن الدر به پیرمحمد بن عمر شیخ، شاهرخ میرزا، اسکندر میرزا و ابراهیم سلطان تیموری مربوط می شود. در فصل دوم معدن الدر، هنگامی که از خوارق عادات حاجی عمر سخن به میان می آید، از کرامات حاجی عمر در ارتباط با امیرزاده پیرمحمد بن عمر شیخ یاد می شود. در این زمینه، گفته می شود که پیرمحمد در زمان سلطنت شیراز، به زیارت حاجی عمر به کازرون رفت. پیرمحمد از شیخ خواست که از کرامت هایش سخن بگوید و شیخ به نقل سه کرامت پرداخت. در یک کرامت، شیخ جان امیرزاده را نجات داده، در کرامت دیگر بار امیرزاده را برگرفته و در کرامت سوم شیخ، پس از قضای حاجت امیرزاده، بند ازار او را بسته و وی را بر اسب سوار کرده بود.<sup>۷</sup>

بدین سان طبیعی بود که امیرزاده عمر شیخ، خود را وامدار شیخ بداند و بنوازد. در ادامه همین روایت آمده است که شیخ، مرگ تیمور را در خواب دیده و پیرمحمد را از عزیمت به سوی اردوگاه تیمور باز داشته است:

چون امیرزاده پیرمحمد آن قصه شنید، جهت ضبط [به] شیراز کسی بفرستاد و بفرمود تا صورت حال را ثبت کردند و تاریخ بنوشتند و متوجه شد و گفت: «اگر حال به شیراز روم، مبادا فتنه واقع شود.» و چون سه منزل رفت، خبر وفات امیر تیمور رسانیدند. همچنان بود که آن حضرت فرموده بود. پس شاه به ملازمت بازگشت و یک خروار زرسرخ و سفید جهت آن حضرت آورد. آن حضرت قبول نکرد. هرچند مبالغه کرد، فایده نمود. دیهی خرید و آن را وقف آن حضرت کرد و آن حضرت نیز آن را به فقرای تحت السراج ارزانی داشت که در مصالح خود صرف نمایند.<sup>۸</sup>

به نظر می‌رسد که در دوران شاهرخ تیموری، شرایط ادوار دیگر حکومت تیموریان برای صوفیان وجود نداشته است. خود او نسبت به صوفیان عصر التفات چندانی نداشت و شاید اوج گرفتن تکاپوهای فرقه حروفیه و آمیختگی عقاید آنان با تصوف، و نیز واکنش فقیهان عصر در برابر این تکاپوها، در بی‌توجهی شاهرخ به صوفیان مؤثر بوده باشد. بدین سان در این عصر همچون دوران خود تیمور و یا دوران جانشینانی چون ابوسعید میرزا و سلطان حسین میرزا بايقرا، با ارتباط صوفیان بزرگ و نامدار با حکومت مواجه نیستیم. در این احوال بی‌توجهی به تصوف، شاهرخ، شاه قاسم انوار تبریزی را تبعید کرد<sup>۹</sup> و چنان از طریقت فاصله گرفت و شریعتمدار شد که حکم به ممنوعیت نوشیدن شراب داد و در اجرای آن حکم، اصرار تمام ورزید.<sup>۱۰</sup>

مطالب کتاب معدن الدر نشان می‌دهد که شاهرخ نیز چندان از نفوذ صوفیان برکنار و در امان نبوده است. بنابه گزارش معدن الدر، شیخ بارها با شاهرخ تیموری دیدار داشته و خواسته‌هایش نیز برآورده شده است.

نخستین دیدار زمانی رخ داد که ابراهیم سلطان از حاجی عمر درخواست کرد که به نزد شاهرخ رود و او را شفاعت کند. البته حاجی عمر در ابتدا از این درخواست تعجب کرد و گفت که: «توسایه و برگزیده خدایی» و همه از تو درخواست می‌کنند. ابراهیم سلطان گفت:

پدرم - امیرزاده شاهرخ - دودانگ مال شیراز مملکت به من و امرا و لشکریان من داده و چهاردانگ دیگر خاصه پدر است. و این دودانگ به خرج من و لشکر وفا نمی‌کند. دیگر آنکه از جهت مال هر ساله جمعی می‌آیند و ایذا و اهانت امرا و وزرای من می‌کنند. التماس آن است که به خراسان روی و دودانگ مال دیگر از جهت من و لشکری من التماس کنی از پدرم. و مقرر فرمایی که جهت دودانگ مال باقی، کسی نیاید تا من آن را به کس خود داده، بفرستم.<sup>۱۱</sup>

در حقیقت، بدین ترتیب شیخ حاجی عمر، باید از شاهرخ درخواست می‌کرد که تمامی درآمد فارس را به ابراهیم سلطان واگذار کند و از آن چشم بپوشد. چنین درخواستی البته از نظر تاریخی سخت بعید به نظر می‌رسد و این درخواست که مأموران مالیاتی پدر به فارس فرستاده نشوند، می‌تواند به منزله نوعی درخواست استقلال تلقی شود. به هر روی، شیخ آماده سفر به خراسان شد و در ۱۰۹ سالگی پیاده پای در راه سفر نهاد. شیخ ۵۰۰ عریضه دادخواهی مردم شیراز را هم پذیرفت و با خود همراه کرد.

در نخستین برخورد با شاهرخ، شیخ حاجی عمر به وی گفت که «ما را نمی‌باید که شهری دیگر معمور کنی» و همین شهرستانها را که خداوند به تو ارزانی داشته حفظ کن و مگذار که خراب شود. در دیدار دیگر، شاهرخ در خواست‌های ابراهیم سلطان را پذیرفت و در مجلس سوم درخواست‌های دیگر مردم فارس را مطرح کرد و جواب گرفت و روی به شیراز نهاد.<sup>۱۲</sup>

از همین فقره، می‌توان به نکته‌ای نیز درباره تاریخ تولد حاجی عمر پی برد: چنان که آوردیم، دوگمانه درباره سال تولد شیخ مطرح است، یکی سال ۷۱۳ ق. و دیگر سال ۷۲۳ ق. با این توجه که دیدار دوم حاجی عمر و شاهرخ در سال ۸۱۸ ق. روی داده، و در این دیدار نخست، شیخ صد و نه ساله بوده است، باید با افزودن عدد ۱۰۹ به هر یک از این دو تاریخ، عددی کوچکتر از ۸۱۸ به دست آید. هر دو تاریخی که از این طریق به دست می‌آید (۸۲۲ و ۸۳۲)، به بعد از سال ۸۱۸ مربوط می‌شود. چون به تاریخ دو دیدار حاجی عمر و شاهرخ اعتماد بیشتری وجود دارد، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ یک از دو سال ۷۱۳ ق. و ۷۲۳ ق. به عنوان تاریخ تولد حاجی شیخ عمر، قابل قبول نیست و در خور تردید است.

دیدار دوم مربوط می‌شود به رویارویی شاهرخ و بایقرا بن عمر شیخ. این بار شیخ حاجی عمر در تحولات سیاسی نقشی مستقیم ایفا می‌کند و زمانی که شاهرخ به اصفهان رسید، پیکری به نام سید سلیمان مکی را نزد امیرزاده بایقرا فرستاد و به او توصیه کرد. «وظیفه آن است که به سلامت از گوشه‌ای بدر روی و سلامت نفس و لشکر را بردیگر چیزها مقدم داری». امیرزاده بایقرا این توصیه را به تمسخر گرفت و گفت: «من این مُلک را به ضرب تیغ گرفته‌ام، به سخن درویشی از دست ندهم».

طولی نکشید که شهر به محاصره شاهرخ درآمد و بایقرا «درپای آن حضرت افتاد» و درخواست کرد که شیخ حاجی عمر میان او و شاهرخ میانجی شود. حاجی عمر به بیرون شهر رفت و مورد تعظیم و تکریم شاهرخ قرار گرفت و درخواست‌های خود را برین شرح با او در میان نهاد:

مهم سه است: اول آن که شنیده‌ام که حکم کرده‌ای که شیراز را با زمین یکسان سازند، چنان که جو در آن جا بکارند و فرزندان ایشان را اسیر سازند. امیرزاده ابراهیم بی جگری کرد و تحمل نکرد که شیراز را دربندان کند، شیرازیان را چه گناه است؟ می‌خواهم که ایشان را به من بخشی؛ دوم آن که دستور می‌باشد که پادشاهی به

مملکتی در می‌آید، «نعل بها» می‌ستاند، آن را نیز به این فقیر بخشی؛ سوم آن که از سر یک مشت خون بایقرا بگذری و خون او را نیز به این فقیر بخشی و گناه او را نیز عفو فرمایی». امیرزاده شاهرخ هر سه التماس را قبول کرد.<sup>۱۳</sup>

بدین ترتیب، شاهرخ، اهل شیراز، نعل بها و نیز خون امیرزاده بایقرا را «به حاجی عمر» بخشید. همچنین شیخ از امیرزاده خواست که سخاوت به خرج دهد و گفت: «زرها که در خزانه جمع کرده‌ای، به بندگان خدای تعالی صرف کن و در بند جمع مباش.»<sup>۱۴</sup>

دیدار سوم میان شیخ حاجی عمر و شاهرخ میرزا نیز به همین سال ۸۱۸ ق. مربوط می‌شود. براساس روایت شمس الدین محمد مرشدی در معدن الدرر، شاهرخ درباره اینکه حکومت «ولایت شیراز» را به چه کسی بسپرد تردید داشت. در این میان فرزندان شاهرخ نیز کسانی را می‌فرستادند و از شیخ حاجی عمر می‌خواستند که سلطنت شیراز را برای ایشان «بستاند». ولی شیخ حاجی عمر که ظاهراً - به رغم شاهرخ - دل با حکومت ابراهیم سلطان داشت، به آنان توجهی نشان نمی‌داد. وقتی شاهرخ برای وداع از شیخ به ملاقات او رفت، از شیخ خواست که بگوید سلطنت شیراز را غیر از ابراهیم سلطان به چه کسی واگذار کند؟ شیخ نیز رندانه گفت: «به این فقیر ده تا به هرکس که صلاح مُلک باشد، بدهم».<sup>۱۵</sup> پس از اجابت این درخواست، شیخ حاجی عمر نیز به خلاف میل و نظر شاهرخ، حکومت شیراز را به ابراهیم سلطان سپرد و او را با پدر آشتی داد و از ابراهیم سلطان خواست که بعد از آن سخن درویشان را رد نکند.

بدین ترتیب، عامل همه ناکامی‌های گذشته ابراهیم سلطان، به رد سخن درویشان نسبت داده شد. ابراهیم سلطان بارها درخواست‌های شیخ حاجی عمر را پذیرفته بود. یکی از این درخواست‌ها که به اصرار نیز با اجابت همراه شد، چندان در مسیر منافع رعایا نبود، بلکه در حمایت از کسی بود که به مردم ستم روا داشته و به درگاه شیخ حاجی عمر پناهنده شده بود. یکی از منشیان ابراهیم سلطان، پس از برکنار شدن از کار، مَهْری تقلبی ساخت و با آن «نشان و بَرّوات می‌نوشت و اموال از رعایا می‌گرفت». وقتی خطای او فاش شد، حکم کردند که «هر عضوی از او را ببرند تا به بدترین حالی بمیرد و عبرت دیگران شود». منشی به شیخ حاجی عمر پناه آورد و شیخ نیز از ابراهیم سلطان خواست که او را ببخشد. ابراهیم سلطان زیربار نمی‌رفت و معتقد بود که منشی «گناهی عظیم کرده» است. شیخ برخواست خود پای فشرد و حتی ابراهیم سلطان را تهدید کرد:

به خدا، به خدا که اگر خلاصش کردی خوب، والّا پیش پدرت شاهرخ فرستم تا ترا عزل کند و دیگری بفرستد که سخن درویشان - که صلاح دین و دنیا در آن است - قبول کند.<sup>۱۶</sup>

بدین سان ابراهیم سلطان «از غیرت حضرت مقدّسه ترسید» و از خون منشی درگذشت. این تهدید بار دیگر نیز تکرار گردید: وقتی برای خواجه امام الدین حسن که متولی بقعه مرشدیه بود، از دیوان سلطان «براتی ناوجب» نوشته شد، شیخ حاجی عمر، متولی بقعه مرشدیه را در پناه خود گرفت و ابراهیم سلطان را گفت:

... باید که آن چه حواله کرده‌ای، راجع کنی والّا به خدا، به خدا که در این حوض

آبت می‌افکنم تا آماس می‌کنی و می‌میری و مردم از ظلم تو خلاص می‌شوند.<sup>۱۷</sup>

این تهدید، بار دیگر کار خود را کرد و برات به دیوان بازگشت داده شد و خواجه امام الدین حسن خلاصی یافت. با این همه، روشن نیست که چرا شیخ حاجی عمر در بازگرداندن ابراهیم سلطان به حکومت شیراز، چنان اصرار داشته و تعصّب ورزیده است. البته مواردی هم بوده که خواست شیخ حاجی عمر از جانب ابراهیم سلطان بی چون و چرا به اجابت رسیده است. ابراهیم سلطان حکم خود را درباره سعالدین دوانی - پدر جلال الدین محمد دوانی - به خواست شیخ حاجی عمر نقض کرد.<sup>۱۸</sup> یک بار نیز که می‌خواست برای حفر خندق از اصناف شیراز مالیات بگیرد و اصناف از عهده بر نمی‌آمدند، شیخ به میانجیگری پرداخت و آن مال به اصناف بخشیده شد.<sup>۱۹</sup> به هر حال، حمایت شیخ از ابراهیم سلطان به اندازه‌ای بوده است که سپاه غیبی را هم در کار امداد وی دیده است:

شب دوشنبه از ماه رجب دیدم که دو سپاه انبوه بر هم زدند، دو نوبت، و خرابی بسیار واقع شد و قریب پانصد و پنجاه هزار نفر از اهل غیب از یک طرف حاضر بودندی و مدد امیرزاده ابراهیم سلطان دادندی.<sup>۲۰</sup>

#### نتیجه

البته آنچه به ارتباط شیخ حاجی عمر با حاکمان دوران مربوط است، به همین مختصر محدود نمی‌شود و جزئیات دیگری هم در معدن الدرر آمده است، ولی همین اندازه کافی است تا به طرح چند پرسش بنیادی درباره محتوای تاریخی معدن الدرر بپردازیم. نخست اینکه چرا درباره شیخی بزرگ که به این اندازه در مسائل سیاسی

دوران زندگی خود نقش داشته و مطرح بوده است، هیچ آگاهی ویژه‌ای از منابع تاریخی، ادبی، صوفیانه و غیر آن به دست نمی‌آید؟ کسی که بر شاهرخ بدان گونه تسلط دارد که کلّ مالیات فارس را با میانجیگری او به ابراهیم سلطان می‌بخشد، از خون شیرازیان درمی‌گذرد، «نعل بها» را نادیده می‌گیرد و ابراهیم سلطان را به رغم خواست و میل خود بر حکومت ابقا می‌کند؛ کسی که چنان بر ابراهیم سلطان چیره است که وی را بارها تهدید می‌کند و خواسته خود را به وی می‌قبولاند، طبیعی نیست که تا این اندازه گمنام و ناشناخته باشد. حتی شرح حال این شیخ بزرگ دریگانه اثری که درباره زندگی و سخنان وی در اختیار داریم - معدن الدر - چنان آشفته است که تاریخ تولد وی را نیز نمی‌توان به درستی دریافت.

برخی خطاهای تاریخی معدن الدر، نظیر آنچه درباره جانشینی تیمور مطرح شده است و با واقعیت تاریخ همخوانی ندارد، پذیرفتنی و توجیه‌پذیر نیست. اگر پیاده رفتن حاجی عمر صد و نه ساله از شیراز به هرات را در زمره کرامات صوفیانه وی به شمار آوریم، ناهمخوانی‌های دیگر تاریخی را نمی‌توان به کرامات صوفیانه نسبت داد.

نخستین ارتباط شیخ حاجی عمر با مسائل سیاسی عصر به سال ۸۰۷ ق. مربوط می‌شود. در این زمان احتمالاً وی ۷۴ ساله یا ۸۴ ساله بوده است. پرسش دیگر این است که تا این زمان شیخ چه می‌کرده است؟ زندگی سیاسی او، پیش از این دوران کاملاً در معدن الدر محو است. آیا می‌توان تصوّر کرد که شیخ در ۷۴ یا ۸۴ سالگی یکباره به سیاست علاقه‌مند شده است؟

روشن است که شیخ پیش از سال ۷۹۵ ق. در فارس بوده است. دیدار شیخ حاجی عمر و شاه منصور مظفری تأییدکننده این نکته است.<sup>۲۱</sup> با این حال نه درباره اینجویان و نه درباره مظفریان، هیچ نکته‌ای در معدن الدر به میان نیامده است. چگونه می‌توان پذیرفت که در این دوران که آکنده است از آشفتگی و فراز و نشیب سیاسی، حاجی عمر، هیچ ارتباطی با حکومتگران عصر نداشته است؟ تنها راه این است که تصور کنیم که او در این روزگاران، یکی از دوره‌های سفر یا عزلت و اعتکاف خود را سپری می‌کرده است.

البته معدن الدر دارای سودمندی‌های جغرافیایی، زبانی و لغوی، اجتماعی و فرهنگی بسیاری است و به ویژه از نظر تاریخ تصوف اسلامی در فارس اهمیت تمام

دارد، اما به دشواری می‌توان اصلت و درستی مسائل تاریخی مطرح شده در کتاب را پذیرفت و درباره آن موارد، تردید روا نداشت. امید آن است که درباره این صوفی بزرگ، نوشته‌ها و مدارک دیگری به دست آید و بتواند به روشن‌تر شدن زندگی و تکاپوهای سیاسی وی یاری رساند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. برای نمونه، نک: زرین کوب، صص ۸-۵۷.
۲. نک: ابن عرب‌شاه، ص ۶: یزدی، ج ۱، ص ۲۲۸ و زمچی اسفزاری، ج ۱، ص ۱۷۱. که نمونه‌های درخور نگرش از پیوندهای حمایت طلبانه تیمور با صوفیان عصر خویش را در بردارد.
۳. نک: فرهانی منفرد، فصل مربوط به جامی.
۴. مرشدی، ص ۹۲.
۵. نک: یزدی، ج ۲، ص ۴۶۶.
۶. خواندمیر، ج ۳، صص ۵۴۰-۵۴۲.
۷. همو، ص ۱۱۴.
۸. همو، ص ۱۱۴.
۹. فصیح خوافی، ج ۲، ص ۸۶، خواندمیر، ج ۳، ص ۶۱۷.
۱۰. میرجعفری، صص ۱۰۵-۱۲۷.
۱۱. مرشدی، ص ۵۲.
۱۲. همو، ص ۵۴.
۱۳. همو، ص ۱۱۷.
۱۴. همو، ص ۱۱۸.
۱۵. همو، صص ۱۱۸-۱۱۹.
۱۶. همو، ص ۵۱.
۱۷. همانجا.
۱۸. همو، ص ۵۱.
۱۹. همو، ص ۹۹.
۲۰. همو، ص ۹۲.
۲۱. همو، ص ۲۲.

## فهرست مأخذ

- ابن عربشاه، زندگانی شکفت آور تیمور، ترجمه محمد علی نجاتی، تهران، ۱۳۵۶.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین حسینی، حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، تهران، ۱۳۳۳.
- زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، تهران، ۱۳۷۹.
- زمچی اسفزاری، معین الدین، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، به کوشش سید محمد کاظم امام، تهران، ۱۳۳۸.
- فرهانی منفرد، مهدی، پیوند سیاست و فرهنگ در عصر زوال تیموریان و ظهور صفویان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۸۲.
- فصیح خوافی، احمد بن جلال الدین محمد، مجمل فصیحی، به کوشش محمود فرخ، تهران، ۱۳۴۱.
- مرشدی، شمس الدین محمد، معدن الدرر فی سیره الشیخ حاجی عمر، به تصحیح و مقدمه و تعلیقات دکتر عارف نوشاهی و دکتر معین نظامی، تهران، نشر کازرونیه، ۱۳۸۳.
- میر جعفری، حسین، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره تیموریان و ترکمانان، اصفهان، ۱۳۷۵.
- یزدی، شرف الدین علی، ظفرنامه، به کوشش محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.